



فصل نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره چهارم - تابستان ۱۳۹۸ - از صفحه ۱۰۳ تا ۱۲۵

رمان تمثیلی «کوری»

ماه نظری

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

چکیده

«کوری» رمان تمثیلی اثر ژوژه ساراماگو پرتغالی، نخستین بار در سال ۱۹۹۵ (م) منتشر شد. در این رمان، «مشبه به» از اهریمن کوری که حیوانیت درون را حاکم ساخته، سخن گفته است. با چشمانی به ظاهر سالم بدون بصیرت با هاله‌ای سفیدرنگ وهستی به تراج رفته، که هر لحظه انسان را در مردابی متعفن فرود می‌برد انتقاد می‌کند. این داستان سرشار از تمثیلی رؤیاگونه با طنزی تلخ و گزنده است که زندگی یکنواخت و بی‌افق را برجسته نموده است. ساراماگو، کابوسی هولناک را باز می‌آفریند که جامعه‌ی پیشرفته و صنعتی با تمام امکانات، کرامت انسانی را فراموش کرده و به دوران بربریت بازگشته است. عصری که رشته الفت و تعهد از هم گسیخته است زیرا انسان عزت خویش را پاس نمی‌دارد و احترام هم نوع را به وادی فراموشی سپرده و دروغ‌گویی جای حقیقت جمعی را گرفته است. اهمیت این رمان به خاطر فضای غنی داستانی است که امکان بررسی مضامین و پیام نویسنده را از زوایای مختلف میسر می‌سازد که با شیوه توصیفی - تحلیلی بررسی شده است.

مسئله: آیا نویسنده به جهل و نادانی به عنوان مرضی مسری در میان انسان‌ها می‌نگرد؟ فرضیه: این رمان تمثیلی آینه‌ای از زندگی امروزی بشری است که باترس و وحشت اوج می‌گیرد و کوری تمثیلی از جهل و نادانی است، وقتی که ارزش‌های زندگی و کرامت انسانی را نادیده می‌گیریم، اساس گمراهی و انحراف را برای خود و جامعه مهیا می‌سازیم.

کلید واژه‌ها: رمان کوری، تمثیل، شخصیت، جهل، حیوانیت

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۸/۳/۱۲

* پست الکترونیک نویسنده مسؤول: nazari113@yahoo.com

مقدمه

داستان‌های تمثیلی بهترین شیوه و قالب برای بیان افکار، تجربیات و اندیشه‌های اجتماعی - سیاسی، عرفانی، دینی، اخلاقی، فلسفی و... هستند. «کوری» یک رمان خاص و اثر تمثیلی، بیرون از حصار زمان و مکان، یک رمان معترضانه اجتماعی، سیاسی است که آشفته‌گی اجتماع انسان‌های سر در گم را در دایره افکار خویش و مناسبات اجتماعی به تصویر می‌کشد؛ زیرا عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم پر از تغییرات ناشی از تضاد و تفکیک‌های اجتماعی است. ساراماگو پرده از این کوری روانی و فکری برمی‌دارد. در بینش نویسنده، ارتباطات و تعامل بین مردم در سیطره‌ی ذهن و رفتار شخصیت‌های این رمان تحت تأثیر عدم تشخیص درست از انسانیت و زندگی کردن است. آدم‌ها در رمان «کوری» گویی با استحاله‌ای تدریجی گام به گام به خوی حیوانی خویش دل بسته و فراتر از آن به وحدت و همدلی می‌رسند. در این بی‌هویتی، هیچ یک از این شخصیت‌های داستان، حتی نامی ندارند و در جهانی تاریک و ظلمانی، زندگی را با روز مرگی به سر می‌برند.

مردی که اول کور شد، نتوانست تشخیص دهد چراغ راهنما چه رنگی است (یعنی چشم دارد - اما نمی‌بیند). عدم درک حقیقت چون بیماری ویا و طاعون، فراگیر و همگانی شد.

مردم در این بی سرانجامی و برای فرار از بحران‌های اخلاقی، تنها پناهگاه را در مذهب می‌جویند و به سراغ معنویت می‌روند و دست به سوی کلیسا دراز می‌کنند و در پس کوری تصویر چشمان سفید شده‌ی تصاویر و تمثال‌های مقدس درمانده‌تر می‌گردند. در این بحران مسئله خود مذهب نیست، بلکه مجریان و هادیان عصرند که خود به کوری مزمن‌تری دچارند، زیرا مذهب توسط افرادی که متخصص آن هستند ترویج می‌یابد، پس ارتباط مستقیمی با فهم و درک مروجان آن دارد، وقتی درکی که آنها از دین دارند محدود باشد به مردم هم چیز زیادی نخواهند آموخت. در این کتاب سرگشتگی انسان مدرن و تصویر سردرگمی او که قدرت تجزیه و تحلیل و نقد خود را از دست داده است به بهترین شکل در قالب یک داستان تمثیلی به تصویر کشیده شده است.

۱- پیشینه

مقاله تحلیل جامعه‌شناسانه‌ی رمان کوری، اثر ژوزه ساراماگو، نوشته‌ی: عدری مسلمی دانشجوی کارشناسی علوم اجتماع است اما تا به حال بررسی مضامین و پیام رمان تمثیلی «کوری» از زوایای مختلف انجام نگرفته است.

۲- مبانی تحقیق

در زبان‌شناسی یک نشانه، وابسته به شناخت ونحوه نگرش انسان به جهان است. هرگروه قومی زیستن در یک موقعیت جغرافیایی و مناسبات اجتماعی را به صورت جداگانه و خاص خود تجربه کرده‌اند به همین خاطر معنای نشانه‌ها ویا واژگان زبانی آنها با دیگران متفاوت است. زیرا «ذهن هر قومیت در عملیات طبقه بندی و نامگذاری اشیا و تقسیم بندی مقولات در ذهن نشأت می‌گیرد، اما این مقوله بندی ذهن نیز دید انسان نسبت به واقعیت صورت می‌گیرد.» (ایزوتسو، ۱۳۶۰: ۸)

هر نوع بافت ادبی در بردارنده زیرساخت و روساخت است. لایه زیرساخت همان روابط اقتصادی و اجتماعی است که باعث شکل گیری روساخت می‌گردد. «ادبیات بنابر جبر تاریخی، در طول زمان، مراحل گوناگونی را طی کرده و سرانجام به مرحله ادبیات جهانی رسیده است.» (الرویلی، ۲۰۰۵: م: ۳۲۴)

۲-۱ تمثیل داستانی

تمثیل داستانی یا الیگوری در اصطلاح ادبی «روایت گسترش یافته‌ای است که حداقل دو لایه معنایی دارد: لایه اول: همان صورت قصه (اشخاص و حوادث)، و لایه دوم معنای ثانویه و عمیق‌تری است که در ورای صورت می‌توان جست و به آن «روح تمثیل» می‌گویند در تمثیل یک ایده‌ی ذهنی از خلال وسایط حسی بیان می‌شود.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۵۸) کارکرد تمثیل: «برای توضیح و تبیین معنی به کار می‌رود و قالبی است در خدمت ادبیات تعلیمی. تمثیل با تجسم بخشیدن و تصویرکردن مفاهیم انتزاعی و عقاید دینی و اخلاقی، امر آموزش به عوام و ذهن‌های

مبتدی را ساده می‌کند. کارکرد تمثیل در مذاهب بسیار روشن است بویژه در خطابه‌های سیاسی و علم اخلاق، قدرت اثبات واقناع شگرفی دارد، مثلاً در توصیه به انجام امری و یا نهی از عملی. منطقیان تمثیل را از انواع پنجگانه‌ی استدلال و از اقسام حجت می‌شمارند. تمثیل با حسی کردن امور انتزاعی، به آگاهی ذهنی، شکل می‌دهد و آن را تثبیت می‌کند. در مواردی که بیان اندیشه دشوار است تمثیل به روش آگاهانه راهی است برای پوشیده گویی و بیان غیر مستقیم اندیشه‌هایی که بیان آن خطر دارد.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۷۳)

۲-۲ ادبیات و جامعه

«ادبیات نه تنها بیان زیبایی است، بلکه وسیله‌ای است برای بیان افکاری که از لحاظ اجتماعی از اعتبار برخوردار می‌باشند.» (گریس، ۱۳۶۹: ۷۲) شناخت یک اثر وابسته به جامعه شناسی آن است و «جامعه شناسی ادبیات مطالعات خود را بر محتوای آثار و جوهر اجتماعی آن و روابط متقابل ادبیات و جامعه متمرکز می‌کند.» (رحمدل و فرهنگی، ۱۳۸۷: ۳۹) به همین خاطر این کوری روانی و فکری می‌تواند از فردی به فرد دیگر انتقال یابد و کم کم تمام جامعه را در برگیرد چنان که نویسنده از زبان دکتری گوید: «درحقیقت چشم چیزی نیست جز این عدسی‌ها، کار دیدن در اصل به مغز مربوط می‌شود، درست مثل تشکیل تصویر روی فیلم، اگر مجراهای ارتباطی بند بیاید درست مثل "کاربوراتی" که جرم گرفته باشد، بنزینی به موتور نمی‌رساند و موتور از کار می‌افتد.» (ساراماگو، ۱۳۹۳: ۸۲) در جامعه مشکل از سرچشمه باید حل شود زیرا بی عدالتی و ناهنجاری‌ها، در نحوه‌ی ارتباطات مردم تاثیرگذار است. شدت نا به سامانی و فساد در جامعه دامنه مشکلات را از جامعه به خانواده می‌کشد، زیرا این کوری روانی که فکر انسان را محدود و به نوعی کوتاه فکری و بدبینی ایجاد می‌کند، اساس بی اعتمادی میان مردم را وسعت می‌بخشد. (مردی که اول کور شد به آن مردی که تا خانه همراهی اش کرد اعتماد نداشت و آن مرد ماشینش را دزدید.)

در این رمان تمثیلی، جامعه به دو گروه مردم عادی و مسئولین تقسیم می‌شود. دولت با یک برنامه ریزی خوب سعی در تفکیک دو گروه "افراد کور و بینا" برای حفظ جامعه دارد و قوانینی را برای زندگی آنها تصویب می‌کند، که در عین خدمت به انسانیت غیر انسانی است

زیر ایده‌های خوبی بیان می‌شود اما عملکرد درستی وجود ندارد. (تصمیم دولت برای یک جا جمع کردن آلوده‌ها، کار خوبی بود تا دیگران مبتلا نشوند از سوی دیگر مبتلایان را خیلی محدود کرده بودند و رسیدگی لازم انجام نمی‌شد.) مردمی که از جامعه رانده شدند برای رفع نیازهایشان درگیر مشکلاتی می‌شوند که باعث نا به سامانی، بی نظمی و بی اعتمادی آن‌ها می‌گردد، البته عده‌ای هستند که در جامعه احساس مسئولیت بیشتری می‌کنند اما وقتی انسان در اقلیت باشد اغلب دیده نمی‌شود. مثل نا به سامانی‌هایی که مردم در تیمارستان داشتند تلاش دکتر و همسرش برای برقراری نظم در اتاق خوب بود اما نمی‌شد که این انضباط را به کل محیط تعمیم داد. عدم نظارت مسئولین، خود به خود زمینه ظلم را فراهم می‌ساخت. در این رویداد تمثیلی، گاهی آنقدر درگیری با مشکلات افزایش می‌یابد که روزنه‌ی امیدی دیده نمی‌شود؛ چنان که افراد زورگو نسبت به زنان بسیار ظالمانه رفتار کردند. این امر منجر به جدایی مردان از همسرشان گشت و سرانجام زمینه‌ی انتقام و کشته شدن رئیس زورگویان به دست همسر دکتر فراهم کرد. در این رمان با جامعه‌ای روبرو هستیم که چشم دارند اما ادراک نمی‌کنند، گویی دیدنی در کار نیست. طبق نظریه لوکاج (که اهمیت کوشش‌های او به ویژه در یافتن پیوندهایی میان رمان‌های بزرگ و مسائل اجتماعی عصر است): «اثر ادبی واقعیت محض نیست، بلکه نوعی بازتاب واقعیت است. به بیان دیگر، ادبیات را جهان کوچکی می‌داند که جهان بزرگ‌تری (واقعیت جهان) را بازتاب می‌دهد. از نظر او، این محتواست که شکل را پدید می‌آورد، همچنان که مرکز هر محتوایی نیز انسان است.» (شمیسا، ۲۵۳: ۱۳۸۷)

۲-۳ ژوزه ساراماگو

ژوزه ساراماگو در سال ۱۹۲۲ در یک خانواده فقیر از کارگران کشاورز در ریباتزو در مرکز پرتغال به دنیا آمد. در نوجوانی به دلیل مشکلات اقتصادی ناگزیر تحصیل در مدرسه‌های عادی را رها کرد و به آموزشگاه فنی - حرفه‌ای رفت. بعدها پیش از آن که تمام وقت به نویسندگی پردازد به کارهای مختلف از جمله مکانیکی مشغول بود. ساراماگو در سال ۱۹۴۷ در بیست و چهار سالگی اولین رمان خود را با عنوان «کوری» نوشت که، موفق به دریافت جایزه نوبل در سال ۱۹۹۸ گردید. که تا به حال ده‌ها بار ترجمه و تجدید چاپ شده است. این اثر، رمانی

اجتماعی-سیاسی است. او آسیب‌هایی را که یک انسان مدرن می‌تواند به هم‌نوعش برساند در قالب داستانی تمثیلی (در ۳۸۸ صفحه) بیان می‌کند. او می‌گوید: «من شاگرد و کارآموز شخصیت‌های رمان‌هایم هستم» (ساراماگو، ۱۳۹۳: ۳۸۶-۳۸۷)

۲-۴ خلاصه رمان کوری

در ابتدای داستان با مردی روبه‌رو می‌شویم که به طور ناگهانی و بدون علت بینایی خود را از دست می‌دهد و همه جا را سفید می‌بیند از مردی تقاضا می‌کند که او را به خانه‌اش برساند که از قضا آن فرد ماشینش را می‌دزدد، مردی که کور شد با همسرش به دکتر می‌رود که آنجا افراد زیادی برای معاینه حضور داشتند بعد معاینه دکتر متوجه می‌شود با بیماری عجیبی رو به رو است و نیاز به مطالعه دارد. از فردای آن روز همه کسانی که با مردی که پشت چراغ قرمز، کور شد برخورد داشتند، همگی کور شدند و به صورت بیماری مسری کم کم به همه سرایت کرد. پزشک با معاینه‌ی آن‌ها درمی‌یابد که چشم این افراد از نظر فیزیکی کاملاً سالم است، اما آن‌ها هیچ چیز را نمی‌بینند. جالب آن است که برخلاف بیماری کوری، که همه چیز سیاه است، تمامی این افراد دچار دیدی سفید می‌شوند. پزشک می‌فهمد که این نوع کوری، به چشم ارتباطی پیدا نمی‌کند. از طرف دولت، تمامی افراد نابینا جمع‌آوری و در یک آسایشگاه اسکان داده می‌شوند. پزشک نیز خود دچار این بیماری می‌شود. پلیس برای جلوگیری از شیوع بیماری، پزشک را نیز روانه آسایشگاه می‌کند. همسر پزشک نیز به دروغ اذعان به کوری می‌نماید و در کنار شوهرش، شاهد بدترین نا به سامانی در آسایشگاه می‌شود. آن‌ها به آسایشگاه (تیمارستان) برده می‌شوند. در آن آسایشگاه تمامی افراد نابینا می‌نشینند. نیروهای امنیتی برای افراد غذا تهیه می‌کنند، اما برای عدم مبتلا شدن به کوری، تنها غذاها را تا در آسایشگاه حمل می‌کنند. نابینایان برای تقسیم غذا با هم درگیر می‌شوند. کم‌کم خوی حیوانی افراد در این وضعیت فلاکت‌بار بروز می‌کند. کثافت، فحشا و... آسایشگاه را فرامی‌گیرد. عده‌ای از کورها، تحویل غذا را به دست می‌گیرند و غذا را به افراد دیگری می‌فروشند. کورها، برای زنده ماندن، از تمامی چیزهای باارزش حتی حیثیت و آبروی خود می‌گذرند تا کار به جایی می‌رسد که افراد زورگیر از کورها زن‌هایشان را طلب می‌کنند. در نهایت، کورها راضی می‌شوند تا زنان خود را برای به دست

آوردن خوراک به آن‌ها بفروشنند. همسر پزشک، که نابینا نشده، شاهد تمامی این مسائل است. زن دکتر عاشقانه سعی در بهبود وضعیت درون آسایشگاه دارد (به عنوان یک راهنما ورهبر)، اما به هیچ‌عنوان اجازه نمی‌دهد کسی از نابینا بودن او اطلاعی به‌دست آورد. همسر پزشک، همراه با دیگر زنان، برای تهیه غذا به اتاق زورگیران می‌رود. یکی از زن‌ها در حین تجاوز، جان خود را ازدست می‌دهد. همسر پزشک نیز شاهد این واقعه است. او به اتاق می‌رود و با قیچی کوچکش برمی‌گردد و گلوی رئیس زورگیران را می‌درد. آسایشگاه به‌هم می‌ریزد، آتش می‌گیرد و نابینایان به بیرون می‌ریزند. متوجه می‌شوند که تمامی اهالی شهر و کشور نابینا شده‌اند. همه‌جا خالی است و ... بوی تعفن مرده‌ها و کثافت شهر را فراگرفته‌است. باران شدیدی می‌بارد. گروه‌های نابینایان برای غارت غذا در شهر پرسه می‌زنند. همسر پزشک نیز همراه گروهی که شامل: مرد کوراوول در ترافیک و همسرش، دختر کوری با عینک آفتابی، پیرمردی یک‌چشم، خود پزشک، یک پسر بچه و یک سگ در شهر شروع به پرسه زدن می‌کنند. در جستجوی غذا تمام شهر را می‌گردند. زن پزشک برای افراد غذا پیدا می‌کند تا زنده بمانند. مردم از فرط ناامیدی، به هر چیزی متوسل شده‌اند. عده‌ای برای عده‌ای دیگر سخنرانی می‌کنند. همگی به دنبال راه چاره هستند. عده‌ای از نابینایان در کلیسا جمع شده‌اند تا بر ترس خود غلبه کنند. زن دکتر، در آنجا متوجه چیز عجیبی می‌شود. چشم تمامی نقاشی‌ها و مجسمه‌های ملائک و معصومین داخل کلیسا نیز با رنگ سفید پوشانده شده و با دستمال بسته شده‌است. زن دکتر به نحوی که بینایی خودش آشکار نشود مردم را آگاه می‌کند و آنها از نابینایی قدیسان هراسان و وحشت زده می‌شوند و به سرعت از کلیسا بیرون می‌روند. به تدریج مردم به این رشد می‌رسند که خود باید سازماندهی این اوضاع را به دست بگیرند. رشد فکری عمومی در جامعه در حال رخ دادن است. با رخ دادن این اتفاقات مردم به تدریج بینایی خود را به دست می‌آورند. چهار سال بعد از این ماجرا، کشور درگیر انتخاباتی می‌شود که مردم باید رییس جمهور خود را انتخاب کنند اما مردم پایتخت طی دو بار رأی گیری رأی سفید می‌دهند و همه پی مقصر ماجرا می‌گردند که معلوم می‌شود همسر دکتر چهار سال پیش کور نشده بود، عده‌ای مأمور به پیدا کردن مدرک علیه شخصیت اصلی داستان می‌شوند تا او را متهم به تحریک کردن مردم بر علیه دولت کنند که در نهایت نمی‌توانند چیزی پیدا کنند. در پایان، زن دکتر، که خود

منجی جامعه است، از دکتر می‌پرسد: چرا کور شدیم؟ «دکتر جواب می‌دهد: نمی‌دانم، اما شاید روزی بفهمیم. زن دکتر جواب می‌دهد: می‌خواهی نظرم را بدانی؟ من فکر می‌کنم ما کور نشده‌ایم، ماکور هستیم؛ کور اما بینا، کورهایی که می‌توانند ببینند، اما نمی‌بینند.» (ساراماگو، ۱۳۹۳: ۳۷۹)

۲-۵ ویژگی‌های تمثیلی رمان کوری

رمان «کوری»، بیان مکنونات عمیق‌روان، توأم با تجربه‌های آزاد ورهایی خیال‌نویسنده است که قلمرو گره‌خوردگی متناقضی از مسائل روحی و روانی است که در آن، مرز میان آمیزش و گسست مسائل، بارزنی است. داستان، با پیرنگی منجسم و قطب مجازی زبان (که شناور میان واقعیت و ناخودآگاه است)، شروع می‌شود که ژوزه خواستار دریافت معنی ثانویه و لایه پنهانی آن است تا بین جهان مرئی و نامرئی پلی بزند. مجموعه‌ای از حوادث، عوامل و اشخاص در قالب یک روایت تمثیلی، نقش آفرینی می‌کنند تا تصویر اندیشه نویسنده را نظام دهند. در این رمان تمثیلی «مستعارله» خطاب به جامعه‌ای کور بینا (پارادوکسی که چشم دارند اما بدون بصیرت)، اما دور افتاده از عقلانیت و تفکراند اشاره دارد. این رمان تمثیلی، در ذهن مخاطب، نوعی خلأ ایجاد می‌کند که نیاز به تأویل و توجیه دارد. نویسنده در رمان «کوری» با ابهامی آگاهانه، مسائل اخلاقی، اجتماعی و سیاسی را در قالب رمان مطرح نموده است. گاه برای تأثیر گذاری هرچه بیشتر، به بیان اعتقاد خویش به شیوه غیرمستقیم پرداخته است، چنان که می‌گوید: «چشم‌هامان را به آینه‌ای رو به درون تبدیل کردیم تا هر وقت چیزی را که در دل داشتیم و به زبان انکار می‌کردیم بی هیچ ملاحظه‌ای باز بتاباند.» (همان: ۲۷) این روایت در بردارنده آگاهی و تسلط نویسنده، به جامعه‌ی دردمند و بیماری است که با عملکردی عقلانی، به بیان ذهنیت انتزاعی خویش می‌پردازد و تمثیل وار به بیماری مسری کوری (عدم بصیرت واقعی از زندگی و هستی شناسی که مثل سرماخوردگی به همه سرایت کرده با تأکید فراوان انتقاد می‌کند. همان گونه که دکتر گفت: «نگاهی به کتابشناسی بیماری‌های چشم می‌اندازم، شاید بتوانم سرنخی پیدا کنم، بلی با آگنوسیا آشنا هستم، کوری روانی است... در آگنوسیا ناتوانی در تشخیص اشیا آشنا پیش می‌آید... دکتر به بن بست رسیده بود و راه به جایی نمی‌برد...» (همان: ۳۰-۳۲)، چنان که ژان شوالیه

معتقد است: «تمثیل شکلی است هم سطح آگاهی» (شوالیه، ۲۵: ۱۳۸۴) ضمیر ناخودآگاه نویسنده یک صورت ثابت و نهایی ندارد، زیرا دریایی است موج وسیال. لایه‌های پنهان و زیرین روان نویسنده در تلاطم است، پویا و پیوسته. روند رمان بعد از لحظه‌های ایستا و تکرار کوری افراد شهر، بردن پی‌اپی کوران به تیمارستان، قرنطینه کردن بیماران، با آمدن گروه زورگویان، وارد مرحله‌ی جدیدی می‌شود. ساراماگون به مدد زبان، تصویر و شیوه‌ی تمثیلی رمان، پرده از زشتی‌ها، رذالت و درماندگی جامعه و ظلم قدرتمندان برمی‌دارد و به خلق واقعیت‌های تازه‌ای دست می‌یابد و از مجهولی به مجهول دیگر گام بر می‌دارد و وارد فضایی دیگری می‌شود، و با پرش‌هایی از تیمارستان به خیابان، از خیابان به خانه دکتر در مرحله‌ای جدیدی آغاز می‌شود. او جهان واقعی را آغشته به عادات و ابتدال و تکرار می‌داند و در پی بیداری جامعه انسانی و ایجاد بصیرت بر حقایق است. زندگی روزمره را حجابی دانسته که مردم به صورت عادت و بدون بصیرت به اعمالی کراحت آمیز و زشت، به سرکوب زیبایی‌ها و حقیقت می‌پردازند. زن دکتر به صورت شخصیتی نمادین، چشم بینا و با بصیرت جامعه‌ای است که همه فاقد بینایی‌اند. ماندنوری است که مجهولات انسانی را در لایه‌هایی پیچیده می‌شکافد و در اطرافیان ایجاد پویایی و بینش می‌کند تا حقارت‌های درونی و خود خواهانه آنان را باز نمایند. در نهایت ساراماگو معتقد است ما انسان‌ها ظرفیت انتقادیمان را برای تجزیه و تحلیل آنچه در جهان اتفاق می‌افتد از دست داده‌ایم، نه احساس آشفستگی داریم، نه از چیزی سرپیچی می‌کنیم و نه قدرت اعتراض داریم و بحران اخلاقی همان چیزی است که گریبان گیر بشر می‌شود.

۳- تیپ و نوع شخصیت‌ها: شخصیت‌های اصلی داستان عبارتند از: مردی که اول کور شد و همسرش، دکتر، زن دکتر، پیرمرد، پسرک لوچ، زنی که عینک دودی داشت (روسپی)، رئیس جمهور، شهردار، نخست وزیر، وزیر فرهنگ، وزیر کشور، وزیر دفاع، وزیر دادگستری، بازپرس‌ها و رئیس بازپرس‌ها. «رمان‌های جدید برخلاف رمان‌های قدیم که معمولاً رمان حوادث بوده‌اند، رمان شخصیت هستند. در رمان حوادث، تکیه بر اعمالی است که قهرمان داستان انجام می‌دهد، اما در رمان شخصیت، تکیه بر انگیزه انجام اعمال است.» (شمیسا، ۱۳۷۰:

۱۸۲) در رمان «کوری» داستان «مشبه به» با مفهومی روانکاوانه، جامعه (مشبه) را که در مردابی از غفلت و ناآگاهی فرو رفته به نقد می‌کشد. این کوری «تمثیلی» بر وفق مصالح و منافع قدرتمندان به گونه‌ای قالبگیری و نظام مندی شده است تا ستمکاران، ظلم را به چشم تأیید بنگرند. «مهم‌ترین عنصر منتقل کننده تم داستان و مهم‌ترین عامل طرح داستان، شخصیت داستانی است. تقریباً تمام داستان‌ها در گسترش طرح و ارائه تم خود از شخصیت‌های داستانی یاری می‌جویند، که معمولاً اسانند.» (یونسی، ۱۳۸۸: ۳۳)

با بازتاب خصوصیات زندگی یک فرد در داستان، خصوصیات زندگی و جهان‌نگری طبقه او را می‌توان دریافت. تیپ یا طبقه در نقد جامعه‌شناسی رمان اهمیت ویژه‌ای دارد و یکی از مباحث اساسی نظریه بازتاب واقعیت است. ژوزه ساراماگو بین ساختار تمثیلی رمان و ساختار جامعه پیوند و پلی برقرار کرده است تا گزارشگر طبقات جامعه عصر نویسنده باشند. شخصیت اصلی، در این رمان «زنِ دکتر» است که «در مرکز داستان قرار دارد و توجه خواننده را به خود جلب می‌نماید، زیرا «شخصی است که محور تمام حوادث است و همه ی اتفاقات به خاطر او رخ می‌دهد و در واقع نقش اصلی را ایفا می‌کند.» (اسماعیل‌لو، ۱۳۸۴: ۷۱) سیرداستان و ادامه آن با وجود او شکل می‌گیرد. شخصیت اصلی «فعال است نه منفعل. حتی ضعیف‌ترین شخصیت‌های اصلی برای حل مسئله‌ی خود با کنار آمدن با آن دست به فعالیت و عمل می‌زنند.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۳۷) ساراماگو هرگز هویت نویسنده‌اش را از وجدان شهروندی‌اش جدا نکرد و در آثارش بر خلاف اعتقادات سیاسی‌اش سخن نگفت و احقاق تمام حق‌ها که مهم‌ترین آن، حق زیستن با حرمت و احترام است را با مهربانی و عدالت و نیکوکاری میسر می‌دانست. باور او در این مورد که قوی‌ترین شخصیت‌های آثارش زنان هستند این است که: زنانی را در دنیای آرمانی خویش ترسیم کند که بتوانند برای همه‌الگو باشند که در این رمان، به نمونه‌ها و طبقاتی از آنها دست می‌یابد. به اعتقاد او با وجود چنین زن‌هایی این هرج و مرج‌ها و آشفتگی‌ها، در دنیا محو می‌شود، زیرا زن‌ها به خاطر می‌سپزند که انسانیت به چه معناست و تحمل دردها و رنج‌ها زنان را شجاع‌تر از مردان می‌گرداند و امید، مایه زندگی است. چنان که زن دکتر «حس کرده که دیگر معنی ندارد به کور بودن تظاهر کند، از قرار، امکان نجات نبود، کوری توی دنیایی است که در آن امید وجود ندارد.» (ساراماگون، ۱۳۹۳: ۲۴۱)

اولین مرد کور کسی است که پشت چراغ قرمز توقف کرد و بعد از چند لحظه با صدای بوق ماشین‌ها فهمید که نمی‌بیند. سایر شخصیت‌ها در مطب دکتر با ایجاز تمام معرفی می‌شوند: «زنش به منشی گفت: من نیم ساعت پیش زنگ زدم و مورد شوهرم را خبر دادم. منشی او را به اتاق کوچکی که بقیه مریض‌ها نشسته بودند، هدایت کرد. پیرمردی با چشم بند سیاه روی یک چشم توی اتاق بود، نوجوانی با چشم‌های لوچ همراه زنی که احتمالاً مادرش بود، دختری با عینک تیره «بدون تردید این زن در برابر پول با هر مردی هم بستر می‌شود، واقعیتی که ما را مجاب می‌کند تا او را جزو روسپیان قلمداد کنیم» (همان: ۳۴) اما دختر عینکی در پایان داستان متحول می‌شود و در آرزوی پاکی و صفاست و می‌گوید: «زن‌ها دوبار متولد می‌شوند، فواحش به شکل زن‌های آبرومند و بر عکس و...» (همان: ۲۳۵) «دونفر دیگر که علامت مشخصه‌ای نداشتند، توی اتاق، انتظار نوبتشان را می‌کشیدند، اما هیچکدام کور نبودند، کورها به چشم پزشک مراجعه نمی‌کنند.» (همان: ۲۱) نویسنده تأکید دارد که در این مرحله بیماری دارند ولی کور نشده‌اند می‌بینند. با کمال تعجب «دکتر دست مرد کور را گرفت و پشت اسکنری نشانده که هرکس مختصری قوه تخیلی داشت، آن را نسخه جدید دکه اعتراف کلیسا به حساب می‌آورد که در آن چشم جای کلمه را می‌گرفت و کشیش اعتراف گیرنده راست توی روح گناهکار نگاه می‌کرد، به او گفت چانه‌ات را بگذار این جا، چشم‌هایت را باز نگه دار و تکان نخور.» (همان: ۲۳-۲۴) نویسنده با زیرکی، شخصیت چشم پزشک متحیر را با شخصیت کشیشی که گناهکار را به اعتراف وامی دارد درهم می‌آمیزد. ذهن خواننده را برای پذیرفتن بیماری غیر طبیعی و بی سابقه، مهیا می‌سازد. زیرا دکتر به مرد کور تذکر می‌دهد که چشمانت هیچ عیبی ندارد و بیماری او غیرطبیعی است. دکتر پیش بینی می‌کند که عیب از چشم نیست، و باید اکوگرافی و نوار مغزی بگیرد. (یعنی اندیشه بیمار است نه چشم)

مرد دزد: «پاسبان، دزد ماشین را به خانه برد. به ذهن این مأمور قانون وظیفه شناس و مهربان نمی‌رسید که بازوی خلافکار سنگدلی را گرفته باشد... زن اول فکر کرد که شوهرش راسر بزنگاه گرفته‌اند... فکر کرد هیچ ماشینی را نمی‌شود توی خانه زیر تخت قایم کرد تردید او

دیری نپایید، پاسبان به او گفت این مرد کور شده مواظبش باش...» (ساراماگون، ۱۳۹۳: ۳۷)

پسربچه چشم لوچ: «پسربچه‌ای مراجعه کرد که ناگهان کور شده، همه چیز را سفید می‌بیند، مادرش می‌گوید دیروز اورابه مطب تو آورده بودم، این بچه چشم چپش انحراف داشت.» (همان: ۴۶)

طبقه زورگیر، نماد تمثیلی طبقاتی از جامعه‌اندکه در سراسر زندگی هدفی جز سودجویی، ثروت اندوزی، فساد و ... ندارند و برای تحقق این امر از انجام هیچ کاری دریغ نمی‌ورزد. این تیپ شخصیت‌ها، در زندگی دچار شیء‌شدگی شده‌اند و به هیچ اصول و عقاید دینی پایبند نیستند. «آن کورهای ظالم ترجیح می‌دادند، غذا فاسد شود و از بین برود اما به محتاج‌ها و گرسنه‌ها ندهند... غذاهای پخته و باقی غذاها اگر فوراً مصرف نمی‌شد یا می‌ترشید یا کپک می‌زد و قابل مصرف انسان نبود.» (همان: ۱۸۸) سخت‌گیری زورگویان بعد از گرفتن اموال کوران (طلا، پول، وسایل قیمتی و...) پیشنهادی شرمانه‌ای کردند: «بعد از یک هفته، تبه کارها، پیغام فرستادند که زن‌ها را می‌خواهند. همه، زن‌ها را بیاورید برای ما... دادخواست غیرمنتظره گرچه زیاد هم غیر منتظره نبود، دادهمه را درآورد...» (همان: ۱۹۳)

۴- کوری وعدم عقلانیت

کوری سفید در این رمان می‌تواند تمثیلی (مشبه به ای) باشد برای «مشبه»، اینکه ما انسان‌ها عقل داریم اما عقلانیت نه، به گفته‌ی ساراماگو (عقل داریم اما عاقلانه رفتار نمی‌کنیم) آن چیزی که مردم دچار آنند کوری روانی است، که باعث می‌شود فرد آنچه که در پیرامونش می‌گذرد را نفهمد و قدرت تشخیص کوچکترین چیزها را از دست بدهد و همین رفتار باعث گمراهی، از خود بیگانگی و عدم هویت منجر گردد. گم‌گشتگی انسان معاصر را ساراماگو با شگردهای ادبی - تمثیلی به صورت زیر بیان کرده است:

۴-۱ گم‌گشتگی هویت

ابتدا از بی نام بودن شخصیت‌ها شروع می‌کنیم که هیچ کدام اسم مشخصی ندارند بلکه با توجه به نقش و وجهه‌ای که در اجتماع دارند شناخته می‌شوند. به نوعی بیانگر نقش اجتماعی آنهاست، نه هویت حقیقی و انسانی. نویسنده در معرفی شخصیت‌ها می‌گوید: «شماره یک

می‌خواست اسمش را بگوید اما نگفت. فقط گفت من پاسبان هستم. زن دکتر فکر کرد او هم فهمیده این جا اسم اهمیتی ندارد که اسمش را نگفت. شماره دو هم نگفت، مرد دیگر خودش را راننده تاکسی معرفی کرد. مرد سوم گفت شماره سه هستم دستیار دوا فروش، زن شماره-چهار گفت مستخدم هتل هستم و...» (ساراماگو، ۱۳۹۳: ۷۶) یا شخصیت های دیگر چون پیرمردی که پشت چراغ قرمز کور شد، زن مردکور، دکتر چشم پزشک، زن چشم پزشک، زنی که عینک دودی داشت (زن روسپی)، مردی یک چشم، رئیس باز پرس هاو... نویسنده بی هویتی انسان‌ها را یک به یک به صورت زیر معرفی می کند و به استدلال می پردازد: «مردی که ماشین دزدیده هیچ وقت نمی‌توانست اینقدر به آزادی خود اطمینان داشته باشد، آنقدر از دنیا دور شده‌ایم که دیگر نمی‌دانیم کی هستیم، حتی اسم خود را از یاد برده‌ایم به علاوه اسم را می‌خواهیم چه کنیم، هیچ سگی دیگر را به اسم نمی‌شناسد، سگ را از بویش می‌شناسند و او هم سگ‌های دیگر را به همین طریق، ماهم نژادی دیگر از سگ شده‌ایم، صدای پارس و صحبت هم را می‌شناسیم...» (همان: ۷۳)

۴-۲ تجاوز به حقوق دیگران: بهانه تراشی و تبرئه ی رفتار شخصی، اولین گام در مسیر گمراهی و تباهی است وقتی مرد دزد به اولین مردکور پشت چراغ قرمز ترحمی نشان نداد و شروع کرد به توجیه رفتار خود و گفت: «علت کوری من ماشین دزدی نبود، اگر او را به خانه-اش نمی‌رساندم، کور نمی‌شدم، اشتباه بزرگ من همین بود. وجدان او در موقعیتی قرار نداشت که این بحث‌های سفسطه آمیز را پی بگیرد، دلیل تراشی‌اش ساده و روشن بود، آدم کور، حرمت خاصی دارد که نباید از او دزدی کنیم. از نظر فنی من او را لخت نکردم، ماشین توی جیبش نبود که جیبش را بزخم، اسلحه هم بیخ گوشش نگذاشته بودم، این‌ها دفاعیات متهم بود، حاکم محکمه وجدان گفت، ول کن بابا راحت را برو.» (همان: ۹۱-۹۲)

۴-۳ صاحبان قدرت، مخصوصاً کسانی که در رأس قدرت‌اند شرایط را برای کسانی که خواهان برابری و اجرای عدالت هستند سخت و دشوار می‌کنند و این تیپ خود را ملزم به ندیدن و نفهمیدن می‌کنند. در این حال، سیاست برآگاهی، علم و اخلاقیات پیشی می‌گیرد و

عده‌ای جایگاهی را تصاحب می‌کنند، که هیچ علم و تسلطی به آن ندارند اما از قدرت آن جایگاه برخوردارند و قدرت آنها، مقاومت را از مردم سلب می‌کند. مثل نخست وزیر که هم وزیر دادگستری و هم وزیر کشور شد، همه قدرت‌ها را به دست گرفت. در زمان بحران صاحب منصبان در فکر رفع مشکل نیستند، بلکه راه حل را درسرکوب کردن و کشتار کوران معترض می‌دانستند و با ضرب گلوله و کشتن چند نفر بقیه را مجبور به سکوت و ادامه زندگی حیوانی کردند.

۴-۴ شادی از کشتن دیگران و هدف گرفتن کوران: در این داستان «مشبه به» های متعددی در ساختار کلی رمان تمثیلی به کار رفته که نویسنده از پیوند و ارتباط آن‌ها به یک هدف و پیام مشخص اشاره دارد، چنان که می‌گوید: «سربازها از یکان ویژه حفاظت بودند که وظیفه حفاظت از تیمارستان را به عهده آنها گذاشتند... سربازها آماده بودند و به خط شدند. تفنگ هاشان مسلح بود. یکی از سربازها رفت بالای کفی و گفت حیف نان چند تا فحش آبدار هم آماده کرده بود ناگهان چشمش افتاد به مایع سیاهی که زیر نور تند از زیر دروازه بیرون می‌زد. گفت تمامش کردی... چشم از جریان خونی که می‌جوشید و درزهای پیاده رو را می پوشاند بر نمی‌گرفتند. فکر می‌کنی یارو مرده باشد. حتماً، زدم وسط صورتش از هدف گیری دقیق کیف می‌کرد.» (ساراماگو، ۱۳۹۳: ۹۴-۹۵) تصویر بی رحمی و لذت بیمارگونه افراد از کشتن افراد کور در آسایشگاه، نشان درنده خویی انسان‌های مدرن عصر نویسنده است.

۴-۵ خو گرفتن با زندگی حیوانی: «نمی‌توانست خودش را نگه دارد، روی کاسه دستشویی ولو شد. بوی گند حالش را به هم زد. احساس می‌کرد روی کپه نرمی پا گذاشته، مدفوع یکی که کاسه دستشویی را پیدا نکرده یا بدون ملاحظه دیگران، قضای حاجت کرده بود... به هر حال وضعیت مناسبی نبود... دکتر گفت: راههای زیادی هست که آدم به حیوان تبدیل شود.» (همان: ۱۱۲-۱۱۳)

۴-۶ غلبه شهوت در آن وضع اسفناک: «یکی از ته بخش صدایش به اعتراض درآمد،

خوک‌ها، این‌ها از خوک بدترند. نه خوک نیستند، این‌ها زنِ و مردی هستند که از همدیگر جز این، چیزی نمی‌دانند.» (همان: ۱۱۴)

۴-۷ تکرار گناه: باعث عادت و ازبین رفتن قبح و زشتی کار می‌شود. «دختر عینکی (تن فروش) گفت: حالا گیرم که آن فلک زده دستی هم به من رسانده بود. الان اقلاً نفس می‌کشید، از بدن من هم چیزی کم نمی‌شد.» (همان: ۱۱۸)

۵- بلا و عرفان

بلای کوری بر مردم شهر چیره گشت زیرا سرمست از خودبینی و خودپرستی بودند. غفلت چشم جان آنان را نابینا کرد در نتیجه امتحانی درپیش داشتن تا در بوته‌ی بلا بسوزند و تطهیر یابند. چنان که عرفا معتقدند: «بلا ظهور امتحان است از حق عارف را، تا در بندگی و ربوبیت مقصر معرفت در عشق نشود.» (بقی، ۱۳۶۰: ۵۷۳) ساراماگو تمثیل وار، به استدلال می‌پردازد و در پی نشان دادن دال و مدلول‌هایی در این رمان است. اهالی آن شهر بی نام و نشان از بطر و غفلت، به بلای کوری مواجه شدند و به درجه‌ی حیوانیت و نهایت عذاب گرفتار گردیدند، اما با راهنمایی زنِ دکتر که بینایی ناظر بر اعمال آنان و لحظات سقوطشان بود، راه پاک شدن و زیبایستن را دوباره آموختند. «عرفا بلا را تازیانه‌ای از تازیانه‌های الهی می‌دانند که توسط آن بندگان به سوی خدا رانده می‌شوند.» (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۳۲۰) در آیات قرآن و احادیث می‌توان فلسفه وجود بلا و شر را برای انسان به صورت‌های زیر بیان کرد:

۵-۱ بلا امتحان تکوین الهی: خداوند توسط بلا بندگان خود را امتحان می‌کند. چنان که در قرآن کریم می‌فرماید: «نبلوکم بالشر والخیر فتنه» (انبیا/۳۵) و امام صادق (ع) نیز می‌فرماید: «ما من فیض ولا بسط الا والله فیه الابتلاء.» (هیچ امر خوشایندی در زندگی رخ نمی‌دهد مگر این که خداوند در آن امر، امتحان مردم را قرار داده است.» (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۳۱۸)

۲-۵ بلا عامل تنبه و آگاهی است: انسان که فقیر بالذات است، هنگامی که خود را غنی بداند طغیان می‌کند. «ان الانسان لیطغی ان راه استغنی.» (علق ۶-۷) بنابر این خداوند او را با گرفتاری در رنج و بلا، آگاه می‌کند.» در نتیجه بلا آغاز بیداری است.

پس همان درد و مرض را یاد دار چون ایاز از پوستین کن اعتبار (مولوی، ۱۳۷۶: د ۳۲۰۹/۵)
آن مریم دردمند یابد تازه رطب تر جنی را (همان، ۱۳۶۷: غزل ۱۲۲)
چنان که می‌بینیم بلا رفع غفلت است و نردبانی برای طی کمال واز قوه به فعل درآمدن.
هر بلا کز دوست آید رحمت است آن بلا را بر دلم صد منت است
ای بلاهای تو آرام دلم حاصل از درد تو شد کام دلم
نالم و ترسم که او باور کند وز کرم آن جور را کمتر کنند
(همان، ۱۳۷۶: د ۱ / ۱۵۷۰)

سارا ماگو، با استفاده از داستان تمثیلی، در هیأت تأدیپ گران، بیماری کوری و بلای فراگیر را (به عنوان مشبه به) لازمه‌ی تمکز جامعه، برای شناخت خویشتن خویش دانسته است. از این مصیبت و رویداد تلخ - در لایه‌های پنهان رمان - خودآگاهی را طلب نموده و جامعه‌ی غفلت زده را به تعالی دعوت کرده است. زیرا تا هوشیاری و آگاهی در جامعه بشری روی ننماید حتی کاری از دست اهل شریعت ساخته ندانسته است به همین خاطر تمثال‌های کلیسا را به صورت سمبلیک چشم بسته توصیف کرده است. چنان که هجویری می‌گوید: «فی الجملة بلا نام رنجی باشد که بر دل و جان مؤمن پیدا شود که حقیقت آن نعمت بود و به حکم آن سر آن برینده پوشیده باشد به احتمال کردن آلام آن و وی را از آن ثواب باشد.» (هجویری، ۱۳۹۶: ۵۰۳)

۶ - لزوم راهنما

داستان تمثیلی بیماری مسری، در رمان ساراماگو در شهری بی نشان آغاز می‌شود. متن ادبی را از امری منحصر به فرد، رها کرده و جنبه عمومی به آن بخشیده است. میان هویت فردی اثر با عرصه بزرگتر دیگر آن جهان، یا در حقیقت عرصه اجتماعی ارتباطی تنگاتنگ خلق نموده است. زیرا «در آفرینش هنری، یک فرد به تنهایی مورد نظر نیست بلکه اثر، بیان نوعی آگاهی جمعی است که هنرمند با شدتی بیش از اکثر افراد در تدوین آن شرکت می‌ورزد.»

(دستغیب، ۱۳۸۷: ۸۵) ساراماگو تلاش دارد تا تمام اقشار جامعه را با انتخاب شخصیت‌های نوعی و نمادین، درگیر این اپید می‌کند. این بیماری عجیب که بعداً در میان شخصیت‌های رمان با عنوان «اهریمن سفید» شناخته می‌شود را خیلی سریع و در همان چند صفحه اول داستان مطرح می‌کند. به قول نویسنده: «این کوری واقعی نیست و تمثیلی است و بیانگر کورشدن عقل-انسان‌هاست. «ماعقل داریم ولی عاقلانه رفتار نمی‌کنیم.» (ساراماگو، ۱۳۹۳: ۸۹) چنان که در عرفان «روندگان را از ابتلا و امتحان گوناگون که سر تا سر این راه از آن است و فترات و فترات بسیار افتد، شیخی صاحب تصرف ولایت مرید را از وقفه و فترت باز ایستاند و باز گرمی طلب و صدق ارادت در او پدید آرد ... چون در این راه بدین آفات و علل یا به بعضی مبتلا شود به شیخ که طیب حاذق است حاجت افتد...» (نجم رازی، ۱۳۸۹: ۴۰۶-۴۰۷) انسان که به خاطر نعمت‌های فراوان طغیان می‌کند و قدر داشته‌های خویش را نمی‌داند، چنان که زنِ دکتر می‌گوید: «خدای من بینایی چه نعمتی است، چه کیفی دارد جلوی آینه بایستی و تصویر سیاه و لرزانی را ببینی و بگویی آن صورت من است، بخش‌های تاریک توی آینه منم.» (ساراماگو، ۱۳۹۳: ۸۷) پس دیدن و دیده شدن نیاز مبرم بشر است که به دلیل نادیده گرفتن اصل بینایی، فاجعه کوری رخ می‌دهد. ما همدیگر را نمی‌بینیم، بلکه پوشش همدیگر را می‌بینیم، به همین دلیل این پوشش ابدی بر چشمان ما قرار می‌گیرد و بر اساس داستان: «چرا ما کور شدیم، نمی‌دانم. شاید روزی بفهمیم... فکر نمی‌کنم ما کور شدیم، فکر می‌کنم ما کور هستیم، کور اما بینا، کورهایی که می‌توانند ببینند اما نمی‌بینند.» (همان: ۳۷۹)

لزوم پیر، برای کسانی که به عدم عقلانیت دچارند، از الزامات است زیرا نویسنده معتقد است: «این کورها را اگر به کمکشان نیابیم، چیزی نمی‌گذرد که به حیوان تبدیل می‌شوند، بدتر از همه حیوان‌هایی کور.» (همان: ۱۵۷) انسانی که به عدم شناخت و معرفت، مبتلا گشته تا هادی و راهنمایی نداشته باشد، راه به هدایت نمی‌یابد، زنِ دکتر که کور نشده، نقش راهنما را در این رمان به عهده دارد و پیشوایی و بینش اوست که جامعه درمانده و در یأس و نومیدی فرورفته را نجات می‌دهد. نویسنده می‌گوید: «به مرد کوری بگویند: آزاد هستی؛ دری را که از دنیای خارج جدایش می‌کند باز کنی. بار دیگر به او می‌گوییم: آزادی، برو، و او نمی‌رود، همان‌جا وسط

جاده با سایر همراهانش ایستاده، می‌ترسند، نمی‌دانند کجا بروند. واقعیت این است که زندگی در یک هزارتوی منطقی، که توصیف تیمارستان است، قابل قیاس نیست با قدم بیرون گذاشتن از آن بدون مدد یک راهنما یا قلاده‌ی یک سگ راهنما برای ورود به هزارتوی شهری آشوب‌زده که حافظه نیز در آن به هیچ دردی نمی‌خورد، چون حافظه‌قادر است یادآور تصاویر محله‌ها شود نه راه‌های رسیدن به آنها.» (ساراماگو، ۱۳۹۳: ۲۵۰) همه نمی‌توانند به خودی خود راه به جایی ببرند، مگر راهنمایی و طبیبی حاذق بیابند تا چشمشان را به حقیقت معرفت بکشاید. این حال زمینه‌هایی از تلاش ورنج را طلب می‌کند، یعنی طی مصائبی باعث خودشناسی و دیگرشناسی می‌گردد. آموزگار تأدیب دهنده در این رمان تمثیلی، زمان و دگرگونی‌های زندگی است تا انسان از مرحله حیوانیت و خوی گرفتن به لذت‌های آنی بگذرد و به بقای حقیقی دست یابد. این آزادگی و آزاده‌خواهی بهایی به قرامت از دست دادن عمر و زندگی در این داستان دارد. همسر چشم پزشکی در واقع بازتابی از خود ایده آل درون هر انسان است. مرشد و راهنمای بقیه است. او در برخورد با افراد مختلف از خودهای متفاوتی استفاده می‌کند و شخصیت اصلی خود را پنهان می‌نماید و خود را با بقیه وفق می‌دهد تا او را بپذیرند. او خود را به کوری می‌زند تا در کنار همسر و هم نوعان خود باشد. بینایی این زن برایش مسئولیت‌آور است و در جایی از داستان هم آرزوی کور شدن می‌کند. او از اوضاع هم نوعان خود رنج می‌برد در حالی که کورها بدون دیدن فجایع، فقط برای رسیدن به غذا به هر خفتی تن می‌دهند. و در آخر این زن است که با عشق و محبت، اهالی شهر و همه‌ی انسان‌های آن را نجات می‌دهد. بعد از رنج بسیار و تلاش او، آنان از خوابی سنگین و وحشتناک بیدار می‌شوند و دوباره به تولدی دیگر دست می‌یابند و به تدریج بینایی از دست رفته را باز می‌یافتند.

۷- کوری و ترس

«دختری که عینک تیره داشت گفت که ترس آدم را کور می‌کند، حرف راست‌تر از این نشنیده‌ام، ماهمان لحظه‌ای که کور شدیم، کور بودیم ترس ما را کور کرده و همین ترس ما را کور نگه می‌دارد و...» (همان: ۱۵۴) برای غلبه بر کوری روانی که نوعی فساد فکری است درحالی- که فراگیر شده و افراد مسئول و غیر مسئول را دربرمی‌گیرد. اولین گام احیای هویت برای

ایجاد انضباط فکری در اقشار گوناگون باید طرح ریزی شود. برای شروع، شعور متعارف و آگاهی عمومی لازم است به اتحاد و همدلی رسید، چنان که مردی که اول کور شد و همسرش، پسرک لوچ، پیرمرد، زنی که عینک دودی داشت با زن دکتر همدستان و همراه شدن و سازماندهی توسط زن دکتر به عنوان فردی بینا و آگاه آغاز گردید. در رمان کوری، مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف - مردم عادی (فاقد قدرت) ب - افرادی که دارای ثروت، قدرت و بامنزلت اجتماعی هستند. عده‌ای به واسطه‌ی قدرت به ثروت و منزلت دست می‌یابند. (مثل طبقات زورگو در قرنطیه، نخست وزیر، رئیس جمهور، وزیر کشور، وزیر دادگستری و... کسانی که قدرت زیادی داشتند.

وقتی ما با مردم آگاهی رو به رو باشیم وقتی صاحبان قدرت در هنگام اوضاع نا به سامان و هرج و مرج در جامعه، هیچ تلاشی برای برقراری اعتماد و هم بستگی که معیارهای سرمایه‌ی اجتماعی هستند، نکنند سبب می‌شود بعد از بحران، اعتماد مردم نسبت به یکدیگر به نحو درستی شکل بگیرد، اما هم بستگی و اطمینان ملت به دولت از میان می‌رود و مردم به هم نزدیک‌تر می‌شوند و حتی بدون ایجاد هماهنگی طبق عقلانیت عمل می‌کنند و به نوعی از دولت فاصله می‌گیرند و برای اعلام نارضایتی خود نسبت به بعضی از مسائل، بی توجه می‌شوند. عدم توجه مردم به انتخابات و دادن رأی سفید آن هم برای دو باره خاطر بی توجهی قدرتمندان به مردم در زمان بحران‌های گذشته است.

نتیجه‌گیری

- داستان از نابینایی شروع و به بینایی ختم می‌شود. در رمان تمثیلی «کوری» دارای لایه‌های پنهان است که نویسنده در اوج و فرودهای رمان به عنوان روایتگر دخیل به اظهار نظر می‌پردازد. در این رمان، همه چیز نسبی است و انسان‌ها در موقعیت، معنا پیدا می‌کنند و ملاک قطعی برای قضاوت انسان‌ها وجود ندارد. چون موقعیت انسان‌ها ثابت نیست. حتی جایی که همسر دکتر به کلیسا پناه می‌برد تا از مذهب کمک بگیرد، چون مبلغان در آن شرایط نیز فاقد آگاهی لازم‌اند و بصیرت ندارند از مذهب هم در چنان شرایطی کاری ساخته نیست و تمثال‌ها

مقدس به صورت نمادین کور می‌شوند.

- نویسنده با پیامی ضمنی و تمثیل وار، اشاره دارد که با مدرنیته و صنعتی شدن زندگی، انسان رفاه و امکانات بهتر و بیشتری در اختیار دارد و همه امور را در سریع‌ترین زمان انجام می‌دهد، اما عواقبی نیز در پی دارد، مثل خودبینی، خودخواهی، بی‌توجهی به دیگران، تنبلی و... به طور کلی می‌تواند فسادفکری ایجاد کند که بحران‌های اخلاقی نتیجه‌ی آن است، به دنبال آن شکاف‌های اجتماعی به بالاترین حد خود می‌رسد و تعاملات بین مردم بر پایه‌ی تندی و خشونت قرار می‌گیرد و فجایعی را به بار می‌آورد که حرمت و عاطفه‌ی انسانی را زیر سؤال می‌برد. جامعه در چنین اوضاعی از جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دچار آسیب‌های جدی می‌شود.

- ژوزه ساراماگو، مسائل جامعه تمثیلی را در زمان تولید اثر ادبی برای مخاطب بازآفرینی می‌کند. یا به عبارتی رمان «کوری» روح زمان و دربردارنده ذوق و گرایش بیشتر مردم یک جامعه در دوره‌ای خاص است. نویسنده خواهان بیداری وجدان است و می‌گوید: «ناراحتی وجدان که خیلی از افراد بی‌فکر از آن گریزانند و خیلی‌ها که اسمش که می‌آید ترش می‌کنند.» (ساراماگو، ۱۳۹۳: ۲۷) به وادی فراموشی پی سپر شده است.

- این اثر سیاه ولی در عین حال بسیار زیبا و ضروری، رسالت بزرگی را به دوش می‌کشد و جامعه انسانی را وادار می‌دارد تا با بصیرتی واقعی به خود و دیگران و سطح تعاملات و چالش‌های اجتماعی بنگریم و بپذیریم که بیشتر اوقات چشم به روی دردهای مشترکمان بسته‌ایم و عیوب و ناهنجاری‌ها را نمی‌خواهیم ببینیم و ادراک کنیم. این کوری و عدم بینش در اجتماع ما موج می‌زند یا بهتر است بگوییم کهنه دردی است به درازی تاریخ که در بردارنده کوری عریان ناشی از یک بحران فراگیر می‌باشد.

- وقتی بیماری واگیردار شایع می‌شود، کسی مقصر نیست، همه قربانی به حساب می‌آیند. آنچه ساراماگو به صورتی تمثیل با بیانی استعاری ارائه می‌کند این است که معدود افراد روشنفکری هم که در جامعه قادر به تشخیص بیماری‌های اجتماعی هستند نیز در بلند مدت ممکن است چشم بر نیازهای دیگران ببندند و از آن‌ها غافل شوند. چنان که زن دکتر تصمیم می‌گیرد که خود را به کوری بزند. مسأله بدتر و تأسف بارتر این است که گاهی این افراد

روشنفکر با اینکه کاملاً به عواقب مشکلات آگاهند اما همچون مردم ناآگاه و کوتاه فکر رفتار می‌کنند.

– ساراماگو بارها مسأله جهل و خرد را در طول روایت داستانش مطرح می‌کند. از این منظر، رمان استعاره تمثیلیه ای است از «عدم توانایی دیدن». او می‌گوید رمان کوری را نوشته است تا به افرادی که آن را می‌خوانند یادآور شود که وقتی ما ارزش‌های زندگی را پایین می‌آوریم، خردمان را منحرف کرده‌ایم و این گونه است که روزانه می‌بینیم کرامت انسانی توسط افرادی که در مسند قدرت ایستاده‌اند مورد حمله قرار می‌گیرد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، (۱۳۸۳). ترجمه الهی قمشه‌ای. تهران: چاپخانه اعتماد
۱. ابن عربی، محیی‌الدین، (۱۳۸۵)، شرح نقش الفصوص، تحقیق و تألیف عبدالرضا، مظاهری، قم: خورشید باران.
 ۲. اسماعیل لو، صدیقه، (۱۳۸۴)، چگونه داستان بنویسیم، تهران: انتشارات نگاه.
 ۳. ایزوتسو، توشیهیکو، (۱۳۶۰)، ساختمان معنایی مفاهیم و اصطلاحات اخلاقی قرآن کریم، ترجمه فریدون، بدره ای، تهران: قلم.
 ۴. بقلی شیرازی، روزبهان، (۱۳۶۰)، شرح شطحیات، هنری کرین، تهران: طهوری.
 ۵. فصل نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی – واحد بوشهر
 ۶. دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۸۷)، در آینه نقد، تهران: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
 ۷. رویلی، میجان وسعد البازغی، (۲۰۰۵ م)، دلیل الناقد الأدبی، ج ۴، مغرب: الدارالبیضاء.
 ۸. ساراماگو، ژوزه، (۱۳۹۳)، گوری، ترجمه اسدالله، امرایی، تهران: مروارید.
 ۹. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۰)، انواع ادبی، تهران: باغ آینه.
 ۱۰. -----، (۱۳۸۷)، نقد ادبی، تهران: فردوس.
 ۱۱. شوالیه، ژان وگربران، آرن (۱۳۸۴)، فرهنگ‌نمادها، ج ۲، ترجمه سودابه، فضایی، تهران: انتشارات جیحون.
 ۱۲. فتوحی رود معجنی، محمود، (۱۳۸۵)، بلاغت تصویر، تهران: نشر سخن.
 ۱۳. گریس، ویلیام جی، (۱۳۶۹ ه.ق)، ادبیات و بازتاب آن، ترجمه بهروز، غرب دفتری، تبریز: انتشارات نیما.
 ۱۴. مولوی، جلال‌الدین محمد بن بلخی، (۱۳۷۶)، مثنوی، تصحیح رینولد، نیکلسون، تهران: بهزاد.
 ۱۵. -----، (۱۳۶۷)، کلیات شمس تبریزی، شرح مولوی به قلم، بدیع الزمان،

فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

۱۶. میرصادقی، جمال، (۱۳۷۶)، عناصر داستان، تهران: نشر سخن.
۱۷. نجم رازی، عبدالله بن محمد، (۱۳۸۹)، مرصاد العباد، شرح اکرم، رحمانی و علیرضا، اقدامی، رشت: دانشگاه آزاد اسلامی رشت.
۱۸. هجویری، علی بن عثمان بن ابی الجلابی، (۱۳۹۶)، شرح مشکلات و بازنویسی: ماه، نظری، تهران: راشدین.
۱۹. یونسی، ابراهیم، (۱۳۸۸)، هنر داستان نویسی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲۰. مقالات
۲۱. رحمدل، غلامرضا و فرهنگ، سهیلا، (۱۳۸۷)، پژوهش‌های میان رشته‌ای در مطالعات ادب فارسی، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال پنجم، شماره ۲۱: صص ۲۳-۴۴.





Allegorical novel blindness

Mah NAZARI

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign Languages, Karaj Branch, Islamic Azad University

Abstract

The "blindness" of the Portuguese parable of Jorge Saraamago was published in 1995. In this novel, "the poem" speaks of the beauty of the blindness that governed the animal's interior. The seemingly uncanny greetings.

It is considered to be a white and hazy hollow landing in a stinging swamp. The story is full of a dreamlike allegory with a bitter and sad humor that has highlighted the life of the monotone and the horizon. Saramago creates a horrifying nightmare that the industrial community has forgotten human dignity and has gone back to barbarism as a result of the failure of a man because he does not pass his dignity and neglects one's respect, and the world leader has replaced the collective reality. The significance of this novel Due to the rich atmosphere of the story, it is possible to examine the author's message from different angles, which is examined in a descriptive analytical manner.

Issue: A writer and journalist as a contagious disease?

Hypothesis: This allegorical novel is the mirror of today's life, which accentuates Bats and is a symbol of ignorance.

Key words: blindness novels, allegory, personality, ignorance, animal